



کاربست معرفت‌شناسی فرا اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

بهروز صالحی^۱ | سید فرشید جعفری پابندی^۲

چکیده

با پیشرفت‌های عصر مدرن و اهمیت فرهنگ و هویت، شناسایی تأثیر این عناصر بر جوامع ضرورت یافته‌است؛ زیرا شناخت هر جامعه در بستر فهم فرهنگ و اعتباریات آن ممکن است. اما تحلیل و فهم پدیده‌ها در قلمرو علوم انسانی با معرفت‌شناسی اثباتی، شناخت این مسائل را ناشناخته کرده‌است. مطالعات روابط بین‌الملل از منظر معرفت‌شناسی تحت‌گفتمان غالب دو سنت معرفت‌شناسی است. معرفت‌شناسی اثباتی و معرفت‌شناسی فرااثباتی، این‌که هدف از معرفت‌شناسی فرا اثبات‌گرایی چیست؟ پرسشی که در این مقاله بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد. با این فرض که فهم مسائل جهان اسلام تحت تأثیر معرفت‌شناختی اثبات‌گرا بوده است اما پژوهشگر. در مطالعات روابط بین‌الملل به این نکته پی برده و به دنبال معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی است. لذا در جواب به سؤال اصلی که «چگونه معرفت‌شناسی فرااثباتی می‌تواند به شناخت معتبری نسبت به فهم مسائل سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بینجامد؟» در پاسخ احتمالی این فرضیه سعی شده تا با چارچوب مفهومی آنومی اجتماعی-سیاسی و ادراک ذهنی، با رویکرد کیفی در قالب روش تفسیری همدلانه برای پاسخ به سؤال اصلی استفاده شود. با عنایت به سؤال اصلی مقاله مبنی بر چیستی اهم مسایل سیاسی و فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران، سعی می‌گردد با استفاده از چارچوب مفهومی مسأله‌شناسی سیاسی و همچنین روش کیفی تفسیری به تبیین موضوع پرداخته شود.

واژگان کلیدی: فهم، اعتباریات، نسبیت فرهنگی، هویت ملی، معرفت‌شناسی فرااثباتی

DOI: 10.27834/CSIW.2407.415.3.34.6

^۱ دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، گروه علوم سیاسی واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران. behruz_salehi55@yahoo.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، ایران. fjafariz@jmail.com

استناد: صالحی، بهروز و جعفری پابندی، سید فرشید. (۱۴۰۳). کاربرد معرفت‌شناسی فرا اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران. بحران پژوهی جهان اسلام، ۳ (۳۴)، ۱۲۲-۱۴۵.



این مقاله تحت لایسنس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

شماره ۳ (۳۴)

سال ۱۱
پاییز ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۴/۲۲
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۷/۰۲
صص: ۱۲۲-۱۴۵



مقدمه

در شناخت پدیده‌های اجتماعی برای دستیابی به واقعیت‌ها، وجود معیارهای اساسی ضرورت والایی دارند. امروزه جامعه ایرانی با تحولاتی چون توجه به استقلال سیاسی، رشد سریع جمعیت، دگرگونی در ساختار سیاسی- اجتماعی، افزایش آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی، پیشرفت در عرصه‌های مختلف علمی و توسعه غیرمتعارف در عرصه جهانی مواجه است، به گونه‌ای که «کارآمدی» و حکمرانی دولت (حکومت) را مشکل کرده‌است. برای رسیدن به توانایی فهم علل سیاسی و فرهنگی تحولات موجود و برون‌رفت از تنگناها، باید به شناخت مسائل سیاسی دولت در جامعه ایرانی دست یابیم.

پرواضح است که ماهیت علوم انسانی و علوم اجتماعی با ماهیت علوم طبیعی و تجربی متفاوت است و به همین دلیل اهداف علوم طبیعی- تجربی را نمی‌توان به‌سادگی در تحقیق‌های علوم انسانی- اجتماعی پیاده‌سازی کرد. هم‌چنین روش‌های علوم طبیعی- تجربی معمولاً قابل به‌کارگیری در علوم انسانی نیستند. این مقاله در جستجوی یافتن پاسخی برای این پرسش است که «چگونه معرفت‌شناسی فرااثباتی می‌تواند به شناخت معتبری نسبت به فهم مسائل سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بینجامد؟» در پاسخ احتمالی به سؤال فوق این فرضیه مطرح می‌شود که «معرفت‌شناسی فرااثباتی با تأکید بر قواعد سیاست و فرهنگ و با شناسایی اعتباریات حاکم بر آن، فهم مسائل ایران را امکان‌پذیر خواهد کرد.»

۱- رویکرد جهان اسلام نسبت به فهم مسائل معرفت‌شناسی

«جهان اسلام» نامی آشنا در ادبیات سیاسی و فرهنگی جهان است. «جهان اسلام» بیش از آن که بیانگر یک موقعیت جغرافیایی باشد، معرف هویت حدود یک و نیم میلیارد انسان است که دارای آیین و دینی مشترک هستند. علاوه بر ویژگی جمعیتی جهان اسلام، به لحاظ جغرافیایی، زیست محیطی و ذخایر طبیعی نیز سرزمین‌های اسلامی از شمار غنی‌ترین مناطق کره زمین به شمار می‌روند. امکانات و ویژگی‌های این سرزمین‌ها باعث شده طی قرن‌های متمادی، جهان اسلام نقشی بسیار مهم و تأثیرگذار در صحنه روابط بین‌الملل ایفا کند. در این رابطه، میزان بکارگیری و بهره‌مندی از

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

توانمندی‌های بالقوه و بالفعل جهان اسلام اهمیت بسزایی دارد و نیازمند تعیین هدف‌ها و برنامه‌ریزی‌های صحیح و اصولی است.

مطالعه در زمینه مسائل مهم استراتژیک و سیاسی جهان اسلام رهگشای برنامه‌ریزی برای پیشرفت و توسعه در این حوزه‌ها است و در این راستا استفاده از ظرفیت‌های بالقوه مجموعه دانشگاهی و تحقیقاتی جامعه بزرگ اسلامی بسیار مهم و اساسی است. از گذشته تاکنون، جهان اسلام درگیر مسائل سیاسی در دو سطح داخلی و بین‌المللی بوده است؛ در سطح داخلی پرداختن به بخش اعظم این مسائل، متوقف بر بررسی‌های تاریخی، عقیدتی، سیاسی و... است. در سطح بین‌المللی نیز جهان اسلام از سوی غرب با مسیحیت و از سمت شرق با هندوئیسم و بودیسم مسائل چالش‌برانگیزی داشته و در دوره معاصر فترت و افول را به خود دیده است. بسیاری از این مسائل ریشه‌های عمیقی در گذشته و حال دارد. در این مقاله سعی شده است ضمن تبیین بررسی کاربردی معرفت‌شناسی فرااثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران پرداخته شود.

۲- پیشینه تحقیق

محمدعلی همایون کاتوزیان (۲۰۰۱) در «دولت و جامعه ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی»، با مفهوم مرکزی «استبداد ایرانی» به نقش قدرت سیاسی، مشروعیت حکومت در تعامل با مردم در تاریخ ایران اشاره می‌کند. در واقع او ریشه همه مسائل ایران را در حوزه سیاست و قدرت سیاسی می‌بیند. در نظام استبدادی، قانون و مقررات حاکم بر سرنوشت مردم، ناشی از دولت مقتدر و مستقلی است که در هر لحظه‌ای بدون کوچک‌ترین تشریفات امکان تغییر دارد و استنباط قانون، در چنین نظامی وجود ندارد. کاتوزیان در این کتاب به احصاء مسائل ایران پرداخته است، اما این که از خلال کدام معرفت‌شناسی می‌توان به فهم این مسائل پرداخت، سکوت کرده است.

داریوش شایگان (۲۰۱۹) در «پنج اقلیم حضور» با بررسی معنوی و فلسفی اشعار فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ در تلاش برای شناسایی شاعرانگی ایرانیان بود. به نظر او هر ایرانی با شعر می‌اندیشد و در هیچ فرهنگی، تفکر و شعر چنین هم‌زیستی اعجاب‌آمیزی نداشته‌اند؛ این که از قبل این شاعرانگی، چگونه می‌توان به فهم مسائل ایران و حل آن رسید، کتاب راه‌حلی ارائه نکرده است.

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

سیدجواد طباطبائی (۱۹۹۸) در «زوال اندیشه سیاسی در ایران» به ابعاد مختلف اندیشه سیاسی می‌پردازد که با فراز و نشیب‌های بسیار، سرانجام به زوال رسیده‌است. به زعم وی گذار از وضعیت انحطاط جز از مجرای اندیشه درباره آن امکان‌پذیر نیست. طباطبائی مسئله بنیادی فقدان اندیشه سیاسی در ایران را، ریشه مسائل لاینحل قلمداد می‌کند، اما او نیز در باب چگونگی فهم مسائل سکوت کرده‌است.

اما این پژوهش درصدد است با استفاده از روش تفسیری و فرائضی، به فهم مسائل ایران و برون‌رفت از معضلات آن نائل آید. از آنجا که اعتباریات تمدن غربی و اعتباریات جمهوری اسلامی متفاوت است، دولت‌های دیگر، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، با قواعد گفتمان سکولاریستی و نظم مدرن وستفالی، سعی در ادراک جمهوری اسلامی ایران و مسائل آن دارند که به عجز آنان در فهم آن مسائل می‌انجامد؛ از همین رو در قبال جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی معقولی را در پیش نمی‌گیرند. فهم ایران و مسائل آن نه براساس توسعه نظم وستفالی، بلکه براساس قواعد نظم فراوستفالی باید انجام پذیرد. در آن صورت نیازی به سیاست‌های مبتنی بر فشار حداکثری نخواهد بود.

اگر قدرت‌های بزرگ براساس اعتباریات حاکم بر یک دولت دین‌مدار اسلامی - شیعی مسائل ایران را فهم نمایند، دیگر نه تنها جمهوری اسلامی ایران یک دولت صلح‌مدار مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، بلکه به‌عنوان الگوی دولتی صلح‌مدار در عرصه بین‌المللی شناخته خواهد شد؛ در نتیجه سیاست‌های رادیکال بر جمهوری اسلامی ایران نیز تغییر خواهد کرد. در واقع پژوهش حاضر درصدد تحلیل اعتباریات جمهوری اسلامی ایران براساس قواعد سیاست و فرهنگ است تا از قبل آن، فهمی صحیح از مسائل ایران در اختیار جامعه علمی و دولت‌مردان قرار گیرد.

۳- چارچوب مفهومی فهم مسائل ایران

۳-۱- سنت اثبات‌گرایی و رسوخ آن به علوم انسانی

پژوهش‌های علوم انسانی در سطح جهانی تحت سیطره سنت اثباتی هستند؛ پیش‌فرض یکسان گرفتن علوم انسانی و علوم طبیعی - تجربی، با تحت‌الشعاع قرار دادن تحقیقات انسانی و اجتماعی و

کاربست معرفت‌شناسی فرااثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

با تحمیل آن بر پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی، شناخت صادق پدیده‌های علوم انسانی را دشوار کرده‌است.

اولین نتیجه این پیش‌فرض، تسری هدف پژوهش‌های علوم طبیعی - تجربی به علوم انسانی و اجتماعی است. هدف دانشمندان علوم طبیعی مهار پدیده‌ها است، یعنی با سلطه بر پدیده‌ها، بتواند آثار و عواقب ناگوار آن را پیش‌بینی نماید. انتظار چنین هدفی در علوم انسانی ابهاماتی را در روابط جامعه انسانی در سطح داخلی و روابط میان دولت‌ها در پهنه بین‌المللی ایجاد خواهد کرد؛ زیرا موضوع علوم انسانی، انسان جان‌دار صاحب عقل و اراده انجام کار است. پیامد دیگر این پیش‌فرض، جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها است؛ این که محقق باید باورها و ذهنیت‌های خود را در مواجهه با پدیده‌ها کنار بگذارد و کاملاً بی‌طرفانه و بدون سوگیری موضوع پژوهش را مورد کاوش قرار دهد. اما جهان انسانی و اجتماعی نمی‌تواند عینیت را در پژوهش‌ها برای فهم و شناخت مسائل رعایت نماید. محقق چه بخواهد و چه نخواهد ارزش‌ها، باورها و ذهنیت خویش را در موضوع پژوهش دخالت می‌دهد؛ بنابراین در علوم انسانی عالم و معلوم و یا به عبارت بهتر، پژوهش‌گر و موضوع پژوهش به وحدت می‌رسند و جدایی معنایی ندارد. مکانیسم علت و معلولی در پژوهش‌های علوم انسانی و در چارچوب سنت اثباتی در فهم مسائل علوم انسانی کارساز نخواهد بود؛ لذا لازم است روش شناخت دیگری مانند شناخت تفسیری را در پیش‌گرفت که در قلمرو ذهن قرار دارد (Jafari, 2004:12).

به نظر می‌رسد علوم انسانی - اجتماعی تا وقتی تحت سیطره سنت اثباتی باشد، بی‌توجه به فهم مسائل، در خدمت قدرت خواهد بود؛ بنابراین علوم انسانی - اجتماعی از چشم‌انداز معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثباتی در صدد حل مسائل قلمرو قدرت است. شاید تنها راه گریز از این وضعیت کنار گذاشتن سنت اثباتی و روی آوردن به سنت فرااثباتی است تا از خلال آن، علوم انسانی - اجتماعی در جهت فهم حقیقی پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گام‌های اساسی بردارد، نه این که دانش انسانی - اجتماعی روش‌های اعمال قدرت و کنترل بر مردم را پیش‌روی قدرت حاکم بگذارد.

۳-۲- سنت فرااثباتی در علوم انسانی و اجتماعی

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

فرااثباتی‌ها در روابط بین‌الملل به دنبال فهم واقعیت‌ها هستند. آن‌ها با جدا انگاری ماهیت علوم انسانی - اجتماعی از علوم طبیعی - تجربی، برخلاف اثباتی‌ها، هدف مطالعات علوم انسانی را فهم پدیده‌های این قلمرو می‌دانند. آن‌ها هرگز به دنبال مهار و سلطه بر پدیده‌ها نیستند، بلکه صرفاً در مقام فهم پدیده‌های انسانی و رهایی آن‌ها از هرگونه تهدید، خشونت، استثمار و استعمار هستند. نقد بنیادی جریان مقابل سنت اثباتی بیشتر معطوف به این مسئله است که علوم انسانی - اجتماعی ماهیتاً قادر نیست از الگوها و روش‌های علوم طبیعی - تجربی تبعیت کند. آن‌ها علم را تنها امر عقلانی جهان شمول دانش تلقی نمی‌کنند و بیش از تمرکز بر عینیت و تجربه، بر روی ذهنیت و معنا متمرکز هستند. از دید این متفکران، تئوری در علوم انسانی - اجتماعی معنا ندارد، بلکه این اندیشه‌ها هستند که واقعیت‌ها را تفسیر می‌کنند؛ بنابراین هیچ جایگاهی برای تبیین‌های علی در علوم انسانی - اجتماعی قائل نیستند. پیتروینچ، فیلسوف انگلیسی منتقد اثبات‌گرایی، معتقد است که هر پژوهشی در جامعه باید دارای خصلت فلسفی و هر فلسفه ارزنده‌ای باید با ماهیت جامعه سروکار داشته باشد. از نظر وینچ علوم انسانی - اجتماعی از بعد مفهومی و منطقی با علوم طبیعی - تجربی متفاوت است؛ این تفاوت در دو بعد هستی‌شناختی و روش‌شناختی قابل مشاهده است؛ زیرا جامعه و طبیعت ذاتاً متفاوت هستند. در علوم انسانی - اجتماعی روش بررسی افراد براساس پیش‌فرض‌ها و مسلمات ذهنی از پیش موجود و مبتنی بر پیش‌زمینه‌های فلسفه اندیشه‌ورزی است. رابطه پژوهش‌گر و موضوع پژوهش در علوم انسانی - اجتماعی باید با عنایت به هنجارها و معیارهای مرسوم جامعه مدنظر و نه پیش‌فرض‌های مشاهده‌گر باشد (Hersij Mahmoud Oghli, 2012: 22-24).

از منظر وینچ، فهم جامعه نمی‌تواند مانند علوم طبیعی، مشاهده‌ای و تجربی باشد. در مطالعه یک جامعه با جهانی مواجهیم که قبلاً تفسیر شده و تلاش‌های فعالانه آن را تداوم بخشیده است. شرط ورود به این جهان و شرح مشخصات آن این است که ماهیت معنادار فعالیت‌های اجتماعی را بفهمیم. فهم ما از پدیده‌ها به شناخت ما نسبت به اهمیت آشکار درک موقعیتی بستگی دارد که انسان زندگی خود را در آن می‌گذراند، زیرا پدیده‌های انسانی و اجتماعی معنادار هستند (Mahmoud Oghli, 2012:108-109).

منظور وینچ از فلسفه، شناخت‌هایی است که از راه تجربه به دست نمی‌آید و علم خودش نمی‌تواند به آن شناخت دست یابد ولی نیازمند آن است. از دیدگاه وی، جامعه‌شناس نباید بگوید

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌انبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

که اعمال مردم غیرمنطقی و مورد پذیرش من نیست، همه کارهای مردم در یک جامعه برای جامعه‌شناس منطقی تلقی شود، زیرا از نظر فاعل منطقی است و همین باید ملاک قرار گیرد. به عبارت دیگر اعمال فاعلان را باید با اعتباریات خودشان معنی کرد. اعتباریات یعنی مجموع «شمرده شدن‌ها یا محسوب شدن‌ها»؛ یعنی آنچه را که جمعی قاعده محسوب می‌کنند؛ مانند پول که در واقع تکه کاغذی است که با ارزش‌گذاری بر آن، قاعده‌مند شده است. منشاء بسیاری از بحران‌ها در جوامع مختلف ریشه در توهم فهم مسائل دارد. معمولاً فهم کاذب از پدیده‌ها و مسائل نه تنها گره‌ای از مشکلات نمی‌گشاید، بلکه خود سبب ایجاد مسائل جدید می‌شود. پژوهشگران باید با بهره‌گیری از مؤثرترین اندیشه‌ها، روش‌های فهم مسائل را در اختیار دولتمردان و سیاست‌مداران قرار دهند. بسیاری از مشکلات جامعه در سپهر سیاست و فرهنگ ریشه در همین فهم‌های کاذب دارد؛ این که از خلال کدامین روش و اندیشه می‌توان فهم درستی از مسائل داشت.

۴- قواعد و اعتباریات سیاسی در جامعه ایران

۴-۱- حکمرانی دین‌مدارانه اسلامی - شیعی

اصل دوم فصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بنیان حکمرانی را با وضوح بر شمرده است: «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او؛ وحی الهی و تأثیر بنیادین آن بر قوانین؛ معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا؛ عدل خدا در خلقت و تشریح؛ امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی؛ کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که از راه اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین و استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آن‌ها و نیز نفی هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.» (قانون اساسی ج.۱. ایران)

امام خمینی حکمرانی دین‌مدارانه اسلامی - شیعی را این‌گونه تفسیر می‌کردند: «این جمهوری به یک قانون اساسی متکی است، زیرا قانون اسلام این که ما جمهوری اسلامی می‌گوییم، بر این اساس که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود این‌ها بر اسلام متکی است، لکن

انتخاب با ملت است. اما اسلامی برای این که قانون اساسی اش عبارت است از قانون اسلام. اسلام در همه ابعاد قانون دارد و به همین جهت احتیاج به قوانین دیگری نداریم و قانون اساسی فعلی را تصفیه می کنیم، یعنی نظر می کنیم. هر مقدارش موافق با قانون اسلام است، آن را حفظ می کنیم و مقدارش که مخالف با قانون اسلام است آن را حذف خواهیم کرد.» (Mirzadeh Kohshahi, 2010: 135-136).

طبق این کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این ها باید براساس موازین اسلامی باشد و تشخیص این امر بر عهده شورای نگهبان است. یکی از کارکردهای مهم شورای نگهبان، به عنوان ابزار اسلامیت نظام، تشخیص انطباق قوانین و مقررات مختلف با موازین اسلام است. به نظر می رسد، مبانی دینی مندرج در قانون اساسی ایران، جایگاه ویژه‌ای نسبت به سایر اصول آن دارد. به عنوان نمونه تأکید اصل چهارم قانون اساسی بر حاکمیت موازین اسلامی بر همه اصول قانون اساسی، جایگاه و مرتبه اصول دینی را نسبت به سایر اصول متمایز می کند؛ بنابراین جمهوری اسلامی نوعی حکومت اسلامی است (Debirnia, Alireza, 2018: 84-85).

اسلامیت در حکمرانی اسلامی - شیعی بعد از انقلاب اسلامی، یکی از عناصر اصلی سازنده سیاست در این قلمرو است به گونه‌ای که وقتی از فرهنگ اسلامی - ایرانی سخن به میان می آید، منظور این است که سایر عناصر را نیز در خود دارد، زیرا ملاک خودی بودن در این فرهنگ، انطباق پذیری آن با ارزش های توحیدی یا دست کم عدم مابینت با آن است (Muftakhari, 2013: 96).

قلمرو دین در نظام دین مدار اسلامی - شیعی

در جمهوری اسلامی ایران، دین قلمرویی حداکثری دارد. در نگاه حداقلی، اصولاً دین به مسائل دنیوی و زندگی اجتماعی انسان ها ارتباطی ندارد و اداره جامعه و برنامه ریزی توسعه و تکامل اجتماعی به خرد انسانی و عقلانیت ابزاری واگذار شده است. از این چشم انداز حداقلی، دین رابطه معنوی آدمیان با خداوند است که از قبل آن، سعادت اخروی او را نیز تأمین می کند و حکم، قانون، آداب و مناسک موجود، به پوسته دین مربوط می شود، اما گوهر و ذات دین خداشناسی و سعادت اخروی انسان ها است. بنابراین مطابق دیدگاه حداقلی، قلمرو دین در امور اجتماعی، سیاسی و اخلاقی

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

بسیار کوچک و حداقلی است. این نگرش، با محدود و محصور کردن خود به امور اخروی، در امور دنیایی مهم به حداقل لازم بسنده کرده است.

دیدگاه حداکثری در نقطه مقابل آن، با جامع‌نگری امور دنیایی و آخرتی را شامل می‌شود. به عبارت دیگر رسالت و جهت‌گیری دعوت انبیاء تنها به سمت تأمین سعادت اخروی انسان‌ها نیست، بلکه نیازمندی‌های بشر در عرصه اجتماع، سیاست، تعلیم و تربیت را نیز در بر می‌گیرد. متفکرانی چون مرتضی مطهری با دفاع از دیدگاه دین حداکثری و جامع‌نگر، از هم‌گرایی و هم‌سویی دین و دنیا سخن گفته‌اند (Abbasi, 2004:133).

از دید نظام دین‌مدار جمهوری اسلامی، تردیدی در حداکثری بودن دین وجود ندارد؛ هرچند مشکل اساسی در این میان، وجود تلقی‌های متفاوت از حداکثری بودن دین و محدوده آن است. البته این اختلاف نظر درباره دین و محدوده آن مختص این دیدگاه از دین نیست، بلکه مدافعان حداقلی بودن دین نیز برداشت یکسانی از این موضوع ندارند. اما یکی از اعتباریات جمهوری اسلامی ایران برداشت حداکثری مطلق نسبت به دین است. از منظر نظام دین‌مدار اسلامی- شیعی، دین اسلام از ادیانی است که هیچ موضوعی از آن بدون موضع‌گیری مشخص و نکته‌پردازی خاص نیست (Habibi, 2015: 8).

اندیشه حکومت اسلامی امام خمینی^(ره) این مدعا را به اثبات می‌رساند. از نظر ایشان مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کفایت نمی‌کند و برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرایی و مجری نیازمند است؛ به این دلیل خداوند در کنار فرستادن مجموعه قوانین (احکام شرع)، حکومت و دستگاه اجرایی را نیز مقرر کرده است. از این رو رسول اکرم^(ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت و علاوه بر ابلاغ وحی، بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای این احکام و نظام‌بخشی به آن نیز همت گماشته بود تا دولت اسلامی را ایجاد و استمرار بخشد. بنا به باور ایشان اصولاً قانون و نظام اجتماعی مجری لازم دارد، چرا که در همه کشورهای دنیا همیشه این گونه بوده است که قانون‌گذاری به تنهایی فایده ندارد (Dara, 2022: 5-31).

قانون‌گذاری صرف، سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. این قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه‌ها را اجرا می‌کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه‌ها عاید مردم می‌شود. بنابراین از نظر

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

ایشان اهمیت وجود دولت اسلامی آن است که قوانینی که از طرف خداوند متعال و به واسطه پیامبر به ما رسیده است باید در یک نظام سیاسی و با تشکیل دولتی اسلامی در جامعه پیاده‌سازی شوند تا زمینه‌های سعادت بشری، هم در دنیا و هم در آخرت (دین حداکثری) فراهم شود. بنابراین هدف از تشکیل دولت اسلامی تنها سعادت اخروی بشر نیست، بلکه دولت اسلامی مقدمه‌ای برای ایجاد جامعه‌ای عادلانه است که زمینه سعادت دنیوی بشر را فراهم می‌کند.

از دید امام خمینی^(ره) حکومت اسلامی هیچ‌یک از انواع حکومت‌های موجود نیست، مثلاً حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خودرأی با به بازی گرفتن جان و مال مردم، در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ و به اراده خویش هر که را خواهد از هستی ساقط کند و یا به او انعام دهد. حکومت اسلامی نه استبدادی و نه مطلقه، بلکه مشروطه است (Dara, 2022: 5-31). مشروطه از این حیث که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به مجموعه مشروطی هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم^(ص) آمده است. از این جهت حکومت اسلامی حکوت قانون الهی بر مردم است.

بنا به برداشت امام خمینی^(ره) دولت اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، فقه بنیان است و دولت اسلامی وظیفه دارد مبانی فقهی را در قالب یک ساختار سیاسی وارد عرصه حکمرانی کند، تا بتواند به پرسش‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه پاسخ دهد. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه تقوا و عدالت نیز استوار است. اگر فرد انتخابی برای حکومت تقوا و عدالت نداشته باشد، حتی اگر همه مردم هم بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی^(مدظله العالی) نیز دولت اسلامی را دولتی الهی-مردمی می‌داند، چرا که از دید ایشان، انقلاب ایران، هم اسلامی و هم مردمی بود؛ حکومتی هم که به واسطه آن به وجود آمد، جمهوری اسلامی، مردمی و اسلامی شد. به طور کلی دولت اسلامی در دو کلمه خدا و مردم خلاصه می‌شود (Dara, 2022: 12-15).

چنانچه گفتمان غالب در یک نظام سیاسی براساس مبانی دینی شکل بگیرد، این گفتمان کلیدی قواعد و اعتباریات جامعه را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد. قواعد و اعتباریات سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیز تحت تأثیر همین گفتمان دین‌مدارانه شیعی قرار دارد و فهم مسائل این دولت، بدون

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌انبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

توجه به این قواعد و اعتباریات اساسی آمیخته به اسلام شیعی امکان‌پذیر نخواهد بود. در ادامه مهم‌ترین و بنیادی‌ترین قواعد و اعتباریات جمهوری اسلامی ایران مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

حقوق بشر

حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را باید در زمینه‌ها و بستر دینی-اسلامی و شیعی بررسی کرد. قاعده حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، برخلاف قاعده حقوق بشر جهانی، مضمون و معنای خاص خود را دارد. اگر تفاسیر حقوق بشر جهانی که بر اومانیسم و سکولاریسم استوار است، به حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران حمل کنیم، شاهد تعارضات و مغایرت‌های بنیادینی در فهم مسائل حقوق بشری ایران خواهیم بود.

در مواجهه با حقوق بشر دو نگاه فلسفی-سیاسی متفاوت وجود دارد که یکی بر نسیت فرهنگی حقوق بشر و دیگری بر جهان‌شمولی حقوق بشر تأکید دارد. دولت‌های سکولار غربی با استناد به اعلامیه جهانی و میثاقین حقوق بشر، مدعای جهان‌شمولی حقوق بشر و ارزش‌های آن را دارند؛ دلیل آنان بر جهان‌شمولی را پیوستن اکثریت قریب به اتفاق کشورهای عنوان می‌کنند. اما برخی از دولت‌ها با رد جهان‌شمولی حقوق بشر بر ارزش‌های بومی خویش تأکید دارند. این دولت‌ها که عمدتاً کشورهای آسیایی هستند، با مدعای وجود ارزش‌های آسیایی، و نقد دولت‌های غربی بر این باورند که کشورهای غربی درصدد تحمیل ارزش‌های خود با عنوان جهان‌شمول هستند. اولین مواجهه آسیایی‌ها با جهان‌شمولی حقوق بشر در مارس ۱۹۹۳ در بانکوک اتفاق افتاد. ۴۰ کشور آسیایی در نشست مقدماتی منطقه‌ای آسیا، که در واقع پیش‌کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین در همان سال بود، طی اعلامیه‌ای بیان کردند: «در حالی که حقوق بشر طبیعتاً جهانی است، این حقوق می‌باید در یک فرایند پویا و متحول‌هنجارگذاری بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد.» درنهایت این موضوع در اعلامیه کنفرانس جهانی وین درج گردید. شاید دلیل این امر را بتوان عدم موفقیت متفکران غربی در ارائه مبانی جهان‌شمولی حقوق بشر از یک‌سو، و اتکای آنان به مبانی لیبرال از سوی دیگر دانست که پلورالیسم یکی از مؤلفه‌های اصلی آن بود (Talabaki, 2018: 164-165).

دموکراسی

یکی از اعتباریات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دموکراسی است. اما دموکراسی را باید در ظرف اسلامی-شیعی مورد توجه قرار داد. اعتبار دموکراسی در ظرف دین متمایز از این مفهوم در

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

بستر جوامع غربی است. دموکراسی مبنای حکومت و قانونی است که منطبق با اراده اکثریت مردم شکل می‌گیرد. این واژه اصالتاً یونانی در قرن شانزدهم از واژه فرانسوی «دموکراتی» وارد زبان انگلیسی شد. دموکراسی از دو واژه (Demos) به معنای توده مردم و (Kratos) به معنای قانون، اقتدار و حکومت تشکیل شده است؛ هر چند برخی واژه (Kratos) را به معنای حاکمیت دانسته‌اند. در واقع دموکراسی حکومتی است که در مقابل حکومت‌های فردی قرار می‌گیرد. لذا حاکمیت مردم به جای حاکمیت استبداد، دیکتاتوری و تمامیت‌خواهی فردی شخص حاکم برقرار می‌شود (Khoshbavar, Daoud, 2021: 82-89).

دموکراسی برآیند مشروعیت و مشارکت مردمی و مبتنی بر قانون و تحت نظارت مرجع قانونی است که در بردارنده تنوع و تکثر سیاسی است. چهار شاخص ارزیابی دموکراسی عبارت‌اند از: مشارکت و رقابت سیاسی فراگیر؛ سازوکارهای کنترل و نظارت؛ مشروعیت سیاسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی (Sadat's, 2015: 77-78).

باید خاطر نشان ساخت که اصل حاکمیت مردم در جمهوری اسلامی با حق حاکمیت مردم در نظام‌های لیبرال دموکراسی، به عنوان امر ذاتی در نهاد لیبرال دموکراسی غربی، متفاوت است. تفاوت میان دموکراسی غربی و دموکراسی دینی را در همین نکته باید جستجو کرد. با وجود تعاریف متعدد دموکراسی، در واقع مشارکت سیاسی شهروندان برای اتخاذ تصمیم، مفروض اساسی دموکراسی و تعریف آن است. ولی عمده‌تأسه اصل آزادی، برابری و مشارکت در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی را به عنوان مبانی دموکراسی ذکر می‌کنند و برخی هم این اصول را شامل سه اصل مشروعیت، برابری، آزادی و تبعات آن می‌دانند.

برخی با نگاهی موسع اصول اساسی دموکراسی را عبارت می‌دانند از: «نشأت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم، آزادی افکار عمومی و اتکای حکومت به آن، وجود مکانیسم‌های مشخص برای ابراز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی، اصل حکومت اکثریتی عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی، تساهل و مدارای سیاسی، محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی، تکثیر و تعدد گروه‌ها و منافع ارزش‌های اجتماعی، امکان گفتگوی عمومی و مبادله آزاد افکار سیاسی، جامعه مدنی قوی، اصل نسبییت اخلاقی و ارزشی، تساهل نسبت به عقاید مختلف و مخالف، برابری سیاسی گروه‌های اجتماعی در دسترسی به قدرت،

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌انبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به اکثریت با تبلیغ نظرات گروهی، استقلال قوه قضائیه در تأمین و تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروه‌ها، تفکیک قوا با استقلال حداقل سه قوه از یک‌دیگر و امکان ابراز مخالفت سازمان‌یافته و وجود اپوزیسیون قانونی. لازم به ذکر است که پیچیدگی، گستردگی و ابهام معنای دقیق دموکراسی و اصول آن اشکالاتی را نیز در تعیین انواع آن ایجاد نموده و باعث تقسیم‌بندی‌های متفاوت و متکثر از این اصطلاح شده است (Akhwan Kazemi, 2003: 142-143). امروزه گفتمان مسلط در عرصه جهانی از آن نظام‌های سیاسی لیبرال دموکراسی غربی است که ویژگی‌های برشمرده بالا را دارند؛ به طوری که ارزیابی نظام‌های سیاسی مختلف، از حیث لیبرال دموکراتیک بودن، با این معیارهای غربی است؛ در حالی که اگر دموکراسی در متن اسلام شیعی و نظام دین‌مدار اسلامی مورد توجه و تفسیر قرار گیرد، مضامین و معانی آن تغییر پیدا می‌کند. گرچه عنوان «دموکراسی» ثابت می‌ماند، اما با افزودن عنوان «دینی» مضمون آن تغییر می‌کند. در متن و ظرف نظام سیاسی اسلامی - شیعی مفاهیم و مصادیق نیز شکل ظرف خود را می‌گیرند. از این منظر در نظام جمهوری اسلامی ایران مفهوم و مصادیق دموکراسی با مفهوم و مصادیق دموکراسی در غرب متفاوت است.

اعتباریات فرهنگی

فرهنگ دینی مستقل از حاکمیت

مقوله‌ی فرهنگ امری پویا و مستمر است؛ شناخت حال حاضر به آگاهی از گذشته و سیر تاریخی آن وابسته است. از این رو تأمل در فرهنگ دینی اسلامی ایران، مستقل از سیاست و حاکمیت، می‌تواند اعتباریات فرهنگی ایران را نشان دهد. امروزه اعتبار فرهنگ دینی مردم ایران در مواجهه با فرهنگ جهانی است. لذا فهم این اعتبار کمک شایانی به فهم مسائل ایران خواهد کرد (Muftakhari, 2013: 94).

باید اذعان کرد هیچ یک از دوره‌های فرهنگ ایرانی، خالی از عناصر و مؤلفه‌های دینی نبوده است. این ادعایی است که انسان‌شناسان از منظر انسان‌شناسی شناختی مطرح کرده‌اند. این برداشت پاسخ متفاوتی به فهم وضعیت فرهنگی دینی به عنوان یک اعتبار است؛ چرا که این فهم، بر «مدل‌های فرهنگی» و «ساختارهای شناختی» استوار است و یکی از بحث‌های مهم امروز جامعه ایران، سکولار

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

شدن و افول دین در کشورهای اسلامی (اعم از دولت‌ها، نظام‌های سیاسی و اجتماعی) است که این موضوع از نظر سیاسی نیز اهمیت بسیار زیادی دارد؛ زیرا به معنای هژمونی اومانیسم غربی بر کشورهای اسلامی است. بعد از انقلاب مشروطه اعتبار فرهنگ دینی مردم ایران به چالش کشیده شد و با تحولاتی مانند نوسازی، نهاد دین تدریجاً از حوزه عمومی به حاشیه رانده شد. تأسیس نهادهای جدیدی مانند نهاد آموزش و تعلیم و تربیت، توسعه دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، افزایش مهاجرت و مواجهه ایرانیان با جوامع غربی، توسعه تکنولوژی‌های ارتباطی، از دیگر چالش‌های دین بود. لذا پژوهش‌گران دینی درصدد برآمدند تا تفسیر جدیدی از دین عرضه کنند. دین اسلام و دین زرتشت در عرصه آیین‌ها و به‌عنوان یک فرهنگ، همواره در طول تاریخ ایران مستقل از سیاست و حاکمیت، با تأثیر بر جامعه ایرانی نقش مهمی در شکل‌دادن به اعتباریات دینی داشته‌اند (Ganj Khanlou, 2017: 132-159).

نکته مهم این که فرهنگ مذهبی- اسلامی ایرانیان اخص از تمدن اسلامی است، هرچند چارچوب ارزشی آن از اسلام گرفته شده‌است، اما این چارچوب ارزشی مختص خود ایران است. آمیختگی فرهنگ اسلامی و ایران به گونه‌ای است که حتی برای شناخت تاریخ ایران، شناخت اسلام لازم و ضروری است. ایرانیان هم‌چنین به‌عنوان حلقه واسطه در تفکیک اسلام عربی و سازگاری اندیشه‌های ایرانی و اسلامی و ارتقاء و اعتلای آن نقش مهمی بازی کردند و گذشته باستانی را با دین جدید پیوند زدند و در سایه دیدگاه غیرطبقاتی اسلام از عرب و خارج‌شدن علم از انحصار طبقه‌ای معین، در قرون بعدی، طلایه‌داران فرهنگ اسلامی شدند، فرهنگی که در بستر اسلام رشد و نمو کرد ولی ارتباط چندانی با اعراب نداشت.

هویت ملی مستقل از حاکمیت

ملی‌گرایی و وجود یک هویت ملی در این مقاله بیش از آن که مفهومی سیاسی تلقی شود، یک مفهوم فرهنگی قلمداد شده‌است. دلیل این امر وجود هویت یک‌پارچه و منسجم ملی میان مردم ایران در طول تاریخ بوده است. هویت ملی در ابتدایی‌ترین شکل خود نوعی احترام به مرزهای جغرافیایی یک کشور و پذیرش آن توسط کسانی است که درون آن حضور دارند و همگی در میثاقی مشترک در باب جامعه‌ای عالی سهیم‌اند. هویت در سه سطح فردی، جمعی و ملی است که هویت ملی بالاترین و مشروع‌ترین سطح هویت محسوب می‌شود. هویت ملی در گذشته تحت

عناوین «منش ملی» و سپس «آگاهی ملی» مطرح بود که بعدها هویت ملی جایگزین آن شد (Tajik, 2000:35).

هویت ملی ایرانیان از چند منظر قابل بررسی است؛ برخی معتقدند که هویت ملی در ایران به‌عنوان پدیده‌ای جدید ریشه در غرب دارد. نمود عینی این هویت را می‌توان در مشروطه سراغ گرفت. هویت ملی محصول تلاش یک طبقه سیاسی و ابزاری برای ابقاء قدرت و اعمال حاکمیت بود. برخی دیگر معتقدند هر چند مفهوم هویت ملی در غرب پس از پیدایش دولت‌های اروپایی در قرن ۱۹ پدید آمد، اما این موضوع در خصوص کشورهای چینی و ایران با وجود قدمت تاریخی صادق نیست؛ چرا که این تمدن‌ها از ابتدا با آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را براساس خودآگاهی ذهنی شکل داده‌اند، به طوری که یونانی‌ها همه غیر یونانیان را بربر و ایرانیان را ایران می‌نامیدند.

مطابق این دیدگاه پدیده‌هایی چون ملت و احساس تعلق به یک جامعه دارای میراث سیاسی، فرهنگی و تاریخی خاص، ریشه کهن دارد، اما ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن پدیده‌ای جدید است. از این دیدگاه هویت ملی ایرانیان مربوط به دوران ماقبل مدرن است. در این میان نگاه دیگری هم وجود دارد که مطابق آن هویت تاریخی و فرهنگی ایران از هویت ملی تفکیک نشده است. از این چشم‌انداز هویت ملی پدیده‌ای جدید و مربوط به عصر مدرن است، اما هویت تاریخی و فرهنگی مقوله‌ای تاریخی است که از دوران پیش از اسلام تا به امروز به شکل‌های مختلفی بازسازی شده است (Dilmaghani, 2018: 155-176).

از میان این سه برداشت از هویت ملی به نظر می‌رسد که نگاه دوم به واقعیت نزدیک‌تر است. این حس ملی ایرانیان، که بیشتر وجه فرهنگی آن مدنظر است، قبل از شکل‌گیری دولت‌های مدرن اروپایی - متعاقب قرارداد وستفالی - نزد ایرانیان وجود داشت. با وجود پراکندگی سیاسی واحدهای جغرافیایی متعدد و فرمانروایی عرب، ایرانی و ترک، ایران به‌ویژه خراسان آن روزگار، از جهتی بی‌شبهت به یونان باستان یا به آلمان و ایتالیا تا نیمه دوم قرن نوزدهم نبود. در همه این کشورها یک قوم و یک ملت با فرهنگ یک‌پارچه توأم با اختلاف در حکومت وجود داشت؛ در واقع شاهد نوعی وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی با ویژگی یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ بوده‌ایم (Moskoub, 2006: 5-10).

شایان ذکر است که مقوله فرهنگ نخستین اولویت هویت ملی است. سازماندهی چهار حوزه زیر و نهادهای آن بر شکل‌گیری هویت ملی و استمرار آن در جامعه اثرگذار است:

الف) فرهنگ: در اینجا معنای موسع آن مدنظر است. حرکت در جهت وحدت ملی در حوزه فرهنگی - تمدنی. محور نابرابری‌های قومی - دینی و ایجاد فرصت‌های برابر در شکوفایی فرهنگی، تربیتی و آموزشی؛

ب) سیاست: شکل‌گیری دولت دموکراتیک، افزایش مستمر سازوکارهای دموکراتیک برای مشارکت هرچه بیشتر مردم؛

ج) حقوق: ایجاد دولت حقوقی بر مبنای حقوق بشر، قانون‌گذاری صرفاً توسط نمایندگان مردم، برابری کامل در برابر قانون، رفع هرگونه تبعیض حقوقی، قانون اساسی متکی بر خرد خودبنیاد؛

د) اقتصادی: رفع نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی، ایجاد فرصت برابر همگانی در اقتصاد با جهت‌گیری به‌سوی تعدیل (Azizi, 2013: 79-87).

همان‌گونه که ملاحظه شد، فرهنگ در شکل‌گیری هویت ملی نقش نخست را ایفا می‌نماید، اما در مرکز عنصر فرهنگ ایرانی، نقش زبان فارسی در ساخت بنای هویت ملی تنها از چشم‌انداز دین، زبان و هویت - به‌مثابه عناصر غیرمادی - قابل فهم است و به‌عنوان یک قاعده و اعتبار فرهنگی در شناخت مسائل ایران می‌تواند مفید باشد.

اعتبار زبان فارسی و جادوی مجاورت

یکی از اعتباریات فرهنگی ایرانیان، فارغ از نوع نظام سیاسی، فرهنگ شاعرانگی و عرفانی است. شعر و تفکر انتزاعی و روحیه عرفانی ایرانیان حضور مستمری در عناصر فرهنگی مردم ایران دارد. این حضور مستمر در هیچ یک از فرهنگ‌های دیگر قابل مشاهده نیست. سرچشمه این اعتبار را شاید در مفهوم «جادوی مجاورت» بتوان یافت.

مفهومی که محمد رضا شفیع کدکنی در مقاله‌ای با همین عنوان مطرح کرد. از منظر ایشان «بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی و فکری تاریخ ایران، چه خوب و چه بد، ریشه در همین جادوی مجاورت دارد. همین جادوی مجاورت، گوینده‌ای را به گفتن سخنی، خواه سنجیده و خواه نسنجیده، واداشته و او نخست تأثیر جادوی مجاورت آن سخن را بر زبان رانده و اندک اندک تبدیل به مثلی یا حکمتی شده است. جادوی مجاورت نسل‌ها به‌عنوان مثل یا حکمت و یکی از حقایق علام

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

تلقی شده و نقش سترگی در شکل‌دادن نظام فکری، فرهنگی و تفکر اجتماعی ما در طول تاریخ داشته‌است (Kodkani, 1998:15-26).

بدون زبان حضور تاریخی انسان امکان‌پذیر نیست؛ چرا که زبان بعد وجودی تاریخ حیات بشر است و هر قومی در درون زبان خویش زیست می‌کند و با نگرستن از پنجره کلمات و ساختارهای صوتی و نحوی آن به جهان، نظام اندیشگی خود را می‌سازد. امواج جادوی مجاورت مانند پرتاب سنگی در اقیانوس و ایجاد امواج، هر لحظه گسترده‌تر و مایه شکل‌گیری یک اندیشه در محیط جامعه شده‌است و چه بسا که دیگری در جذبه این جادوی مجاورت به تفسیر و تأیید آن، امواج گسترده و عمیق‌تری را ایجاد نماید (Kodkani, 1998:15-26).

مطابق این نظر، تحلیل نظام صوتی امثال و حکمت‌ها و سخنان بزرگان و نقش جادوی مجاورت در بسیاری از این سخنان می‌تواند خاستگاه بسیاری از عقاید خرافی و یا غیرخرفی تاریخ اجتماعی و فرهنگی ما را روشن کند. جادوی مجاورت، جلوه‌های پنهان و آشکاری می‌تواند داشته باشد. جادوی مجاورت گاه عددی را ایجاد کرده‌است، در نتیجه چیزی که فقط دو تا بیشتر نبوده‌است، سوم، چهارم و پنجمی را هم برای آن بر ساخته‌اند و آن برساخته‌های موهوم در پرتو جادوی مجاورت، عینیت و تحقق خارجی یافته و به تدریج جزء عقاید اجتماعی و از اجزای سازنده فرهنگ ما شده‌است.

نسبیت سیاسی و فرهنگی فهم مسائل ایران

اساس و بنیان مقاله حاضر همان‌گونه که در فرضیه‌ی پژوهش هم منعکس است بر ارایه‌ی یک روش فهم مسائل با بهره‌گیری از آرا و اندیشه‌های پیتر وینچ استوار است با توسل به آرا و اندیشه‌های وینچ متد تأمل و درنگ در مورد مسائل ایران تغییر پیدا می‌کند. همان‌گونه که در فصول پیشین این رساله اشاره گردید؛ مسائل ایران بیشتر توسط روشنفکران ایرانی، نهادهای بین‌المللی و دولتمردان قدرت‌های بزرگ با متد اثباتی و تقدس علم‌گرایی محض که منجر به فرض جهانشمولی پدیده‌ها دارد، مورد شناسایی قرار گرفته‌است. موضوعاتی چون فقدان دموکراسی، عدم رعایت حقوق بشر، و به‌طور کلی ارزش‌ها و باورهایی که بر حسب زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غرب و در طی هشتصد سال در اروپا عملیاتی و نهادینه شده‌است، به‌عنوان مسأله جامعه‌ی ایران مطرح شده‌است. این در حالی است که تسری هنجاریات جوامع منطقه‌ی اروپا به سایر جوامع مناطق دیگر جهان،

که هیچ‌گونه سازگاری با اعتباریات و قواعد اجتماعی جوامع غیر اروپایی در مناطق مختلف جهان ندارد، نمی‌تواند منجر به شناسایی و حل مسائل آن جوامع گردد. نوع نظام سیاسی، حق بشر و عناصر فرهنگی هر جامعه‌ای متناسب با اعتباریات و قواعد اجتماعی آن جامعه باید تعیین گردد. شناخت معانی اعتباری روش خاص خود را می‌طلبد که در علوم طبیعی جایگاهی ندارد و آن روش تفهیمی و تفسیری است. فهم این اعتبارات، مخصوصاً در مورد استفاده از اصلاحات رایج علوم انسانی و اجتماعی موجود در این رساله، صرفاً برای روشن ترشدن مباحث می‌باشد و از این روش تفهیمی و تفسیری را که در متن بیان گردیده، می‌توان شبیه اصطلاح رایج در علوم انسانی و اجتماعی قلمداد کرد و نه کاملاً منطبق بر آن. اعتباریات و علوم انسانی اعتباراتی که منشأ غیرفطری دارند، مثل عوامل جغرافیایی، محیط شغلی، تحول علوم و صنایع، حتی غریزه تحول خواهی و غیره، نیازمند درک و فهم از نزدیک و همدلانه با مردمی است که این معانی را خلق کرده‌اند؛ چراکه این اعتبارات ناشی از خلاقیت انسان‌ها هستند و روشن است که برای فهم آن‌ها جز از طریق درک از نزدیک و بررسی کاربرد این مفاهیم در متن زندگی روزمره آنان نمی‌توان اقدام کرد و از این رو تفهم اعتبارات و قواعد، بسان درگاهی است که محقق را به فضای معانی برخی رفتارهای انسانی و همین‌طور روابط، نهادها و ساختارهای اعتبار شده وارد می‌کند؛ وانگهی بعد از این شناخت و فهم است که محقق علوم انسانی در این گونه مسائل قادر به تبیین علی برای تدوین نظریه‌های کلی و فراگیر، هرچند به طور نسبی می‌شود. یکی از اعتباراتی که در فیصله دادن به دعوی حقوقی و قضایی به کار می‌رود، سوگند است. فرض کنید در دعوی حقوقی، قاضی ادله و شواهد کافی برای صدور حکم ندارد. در این مرحله برای این که دعوا فیصله پیدا کند، شخصی را که دعوا علیه او اقامه شده، ملزم به سوگند خوردن مبنی بر بی‌گناهی خود می‌کند؛ اما قسم خوردن چه معنا و مفهومی دارد و چگونه می‌تواند در این باره مفید و کارساز باشد؟ مثلاً متهم وقتی قسم می‌خورد که به خدا قسم می‌خورم که فلان کار را انجام نداده‌ام تحلیل این جمله‌ی او این گونه است: ۱. من راست می‌گویم؛ ۲. به خدا اعتقاد دارم و برای من ارزشمندترین موجود است؛ ۳. اگر دروغ گفته باشم و آنکار را انجام داده باشم، معنایش این است که ایمان و اعتقاد واقعی به خدا ندارم و قاضی، همین سوگند خوردن او را گواه بر بی‌گناهی او قلمداد می‌کند؛ چراکه متهم صدق گفتارش مبنی بر بی‌گناهی‌اش را به امور محترم و با ارزش گره می‌زند؛ به گونه‌ای که کذب از کار در آمدن گفتارش مساوی با بی‌اعتقادی به

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

خدا قلمداد می‌شود و چون مثلاً در جامعه اسلامی بی‌ایمانی نسبت به خدا و حداقل سستی و اهمال در این امر، از اعظم زشتی‌ها و گناهان است، از جامعه اسلامی طرد شده و وجهه‌ی اجتماعی خود را از دست خواهد داد که این موضوع عواقب وخیمی برای او به بار می‌آورد. از همین روست که قسم خوردن، کارایی بالایی در فیصله دادن دعاوی حقوقی‌ای دارد که شواهد کافی برای قضاوت وجود ندارد روشن است فردی که با معنای سوگند کاربرد و حدود و ثغور آن آشنا نیست، در وهله اول برای فهم آن با مشکل مواجه خواهد شد؛ اما با نزدیک شدن و حتی همراهی و زندگی در جامعه‌ای که سوگند در آن اعتبار شده است و تحلیل آن، به فهم و تفسیر آن به خوبی دست می‌یابد. بنابراین در برخی نظریه‌پردازی‌های علوم انسانی که محقق به اعتبارات می‌پردازد و نه حقایق، ابتدا نیازمند بکارگیری روش تفهیمی و تفسیری است تا در قدم‌های بعدی با تشکیل قیاس‌های منطقی به نظریه‌های کلی در این زمینه دست یابد (Mirnasiri, 2016:22-24).

اینجاست که اگر با معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثباتی به مسایل بنگریم در دام مطلق‌گرایی محض گرفتار می‌شویم و تصور می‌کنیم که می‌توان نسخه‌ای ثابت برای شناسایی و حل مسایل همه‌ی جوامع پیچید و آن را از گرفتاری‌های سیاسی و فرهنگی رها کنید بدون این که هر امر سیاسی و فرهنگی ریشه در بستر اجتماعی و زمینه‌های سیاسی یک جامعه دارد و از آن جایی که زمینه‌ها و بستر اجتماعی و فرهنگی جوامع متفاوت می‌باشد بنابراین سنخ مسائل سیاسی و فرهنگی آن‌ها هم متفاوت خواهد بود و این همان نسبیّت فرهنگی و سیاسی است.

در تاریخ معاصر ایران همواره مهم‌ترین مسأله ایران دموکراسی بوده است. این که چگونه مردم ایران می‌توانند از استبداد رها شوند و نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی را تجربه کنند. واقعیت این است که دموکراسی شرایطی دارد که قواعد و اعتباریات سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ایران اجازه‌ی استقرار دموکراسی را نمی‌دهد از سوی دیگر چه بسا استقرار دموکراسی موجب تولّد مسائل دیگری گردد که فیصله‌ی آن مسائل کار ساده‌ای نباشد. برای نمونه جنبش مشروطیت ایران با این هدف عملیاتی شد که مسأله‌ی ایران استبداد است. حتی این جنبش با فرض جهان‌شمولی دموکراسی در ایران پیاده شد. این که دموکراسی غربی می‌تواند ایران را از چنگال استبداد رهایی بخشد و این در حالی که این نوع نظام سیاسی با اعتباریات و قواعد سیاسی و اجتماعی سازگاری ندارد. همان‌گونه که داریوش آشوری استدلال می‌کنند این جنبش زمینه‌ی اجتماعی لازم را نداشت. از دید او نهضت

مشروطیت به دلایل بسیار محکوم به شکست بود، مهم‌ترین این دلایل همان بود که قبلاً اشاره کردیم، یعنی ضعف طبقه‌ای که نهضت متعلق به او بود یا پیشرو نهضت به شمار می‌آمد. طبقه متوسط پیشرو انقلاب، با آن که اولین حرکات خود را به سوی تبدیل به بورژوازی صنعتی انجام داده بود، هنوز جزء در چند شهر بزرگ قدرتی نداشت و در مجموع جمعیت کشور - که در حدود ۸۵ درصد آن در روستاها می‌زیستند - قشر ناچیزی بود و گذشته از آن در دو سوم از خاک کشور پایگاهی نداشت، بدین معنا که سرزمین‌های مرکزی و جنوبی کشور از شهرهای بزرگ تهی شده بود به همان دلیل که گفتیم. نهضت مشروطیت به ویژه از حمایت اکثریت روستایی مملکت محروم بود و آن اکثریت در چنگال حاکمیت یک قشر اشراف فنودال که تحت حمایت سیاست‌های استعماری بودند، سخت سرکوفته و ناآگاه بود و نهضت توانایی نداشت که اصالت خود را در نظر آنان توجیه کند. گذشته از آن پایه‌های رژیم فنودالی - خانی در ایران چنان مستحکم بود که تکان دادن آن به این آسانی‌ها ممکن نبود؛ زیرا حوزه فعالیت آن طبقه متوسط و روشنفکران آن از حول و حوش یک خط ارتباطی که پایتخت را به چند شهر شمال و شمال غربی وصل می‌کرد و از آنجا به اروپا می‌رسید، تجاوز نمی‌کرد و در واقع بیشتر فشار بیرونی، یعنی آن آگاهی زودرس، ناشی از آشنایی با جنبش‌های لیبرال اروپا بود که این نهضت را تسریع کرد و از قوه به فعل درآورد. پیروزی‌های مکرر و چشمگیر انقلاب‌های لیبرال در سراسر اروپا از فرانسه تا روسیه سیر تکوینی نهضت را تسریع کرد، بی‌آنکه زمینه اجتماعی داخلی آن کاملاً آماده شده باشد؛ یعنی قبل از آنکه طبقه متوسط رشد کافی و به کمال کرده باشد، انقلاب در رسید. یکی از عوامل تسریع‌کننده نیز ضعف و فتور حکومت مرکزی بود که بیشتر نفوذ بیگانه در فاسد کردن پایه‌های آن مؤثر بود. تأثیر عوامل سیاسی خارجی، یعنی نفوذ سیاست‌های استعماری را نیز نباید فراموش کرد و صف‌بندی دو سیاست بزرگ استعمارگر در ایران از عوامل محرک زودرس انقلاب بود. جنبش مشروطیت اگرچه به ظاهر پیروز شد و در زمینه تحقق شعارهای سیاسی خود پیروزی‌هایی به دست آورد، یعنی توانست نهادهای اجتماعی دلخواه خود را مستقر کند؛ اما هرگز نتوانست محتوای لازم را به آن‌ها بدهد. ایران بعد از انقلاب مشروطیت صاحب مجلس و حکومت قانون شد؛ اما این دو هرگز به معنای واقعی تحقق نیافتند؛ زیرا این نهادها به خودی خود نمی‌توانند محتوای لازم را برای خویش فراهم کنند و اگر زمینه اجتماعی واقعی نداشته باشند، جز پوسته‌ای ظاهری نخواهد بود. روشنفکران و آزادی‌خواهانی که با شیفتگی

کاربست معرفت‌شناسی فرا‌اثبات‌گرا در فهم مسائل جهان اسلام با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

خاص به این نهادها در جوامع غربی می‌نگریستند، گمان می‌کردند که این نهادها به خودی خود می‌توانند وجود قائم به ذاتی باشند. آن‌ها در واقع متوجه این نکته نبودند که پیدایی این نهادها در جوامع غربی و رشد و تکامل آن‌ها تابع عوامل مشخصی خارج از خود آن‌ها بود. همانطور است شکست دولت ملی مصدق و همچنین جنبش اصلاحات در دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران که انحرافی بود از قواعد اجتماعی جامعه‌ی ایران که به ثمر نشست. بنابراین همان‌گونه که از اندیشه‌های وینچ استنباط می‌گردد هیچ امر جهانشمولی در سپهر سیاست و فرهنگ نمی‌توان متصور شد و هر امر سیاسی و فرهنگی باید به گونه‌ای طرح و عملیاتی گردد که با اعتباریات و قواعد اجتماعی آن جامعه سازگاری داشته باشد. عدم فهم و شناخت درست و معتبر این اعتباریات شناسایی مسائل و حل آن‌ها را با معضل مواجه می‌سازد و نتیجه‌ی آن چیزی جز تحمیل هزینه‌ها نخواهد بود. باید اجازه داد که جامعه بر حسب قواعد اجتماعی خود که در چهارچوب سنت و تاریخ خود وضع کرده به مسیر طبیعی خود منطبق با آن قواعد و اعتباریات ادامه دهد. این‌گونه امرسیاسی از جمله دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، تحزب تا وقتی با این قواعد منطبق و چفت نباشد به ثمر نخواهد نشست، کما این که تا کنون هم این‌گونه بوده است.

نتیجه‌گیری

در مقاله‌ی حاضر معرفت‌شناسی شناسایی مسأله در سپهر سیاست و فرهنگ در ایران است. از زمان دوره‌ی قاجاریه و به‌ویژه از زمان استقرار جمهوری اسلامی ایران از سوی روشنفکران داخلی و دولتمردان غربی و نهادهای بین‌المللی تأثیرگذار، محوری‌ترین مسأله‌ی جمهوری اسلامی ایران استبداد، فقدان فرآیندهای دموکراتیک، عدم رعایت حقوق بشر و نبود فرهنگ سکولاریته در عرصه عمومی معرفی می‌کنند. این که چرا در طول تاریخ تنها این مسائل طرح گردیده و همواره حکمرانی اسلامی در دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران با طرح آن‌ها به چالش کشیده‌اند ریشه در نوع معرفت‌شناسی است که بر مبنای آن پژوهش‌ها و تحقیقات خود را به انجام رسانده‌اند. در پژوهش حاضر استدلال شد به دلیل غلبه معرفت‌شناسی اثباتی به‌عنوان معرفت مرکزی تمدن غرب و جهانشمولی آن طبیعتاً هم روشنفکران ایرانی تحصیل کرده آکادمی‌های کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی و هم دولتمردان و نهادهای بین‌المللی غربی با توسل به این معرفت‌شناسی برای شناسایی

مسائل ایران دست به پژوهش زدند. روش آن‌ها این بوده است که با فاصله گرفتن از بستر و زمینه‌های سیاسی و فرهنگی ایران و به روش اثباتی و با مفروض قرار دادن لیبرالیسم با تمام عناصرش مسائل ایران را احصا و برای آن راهکاری را ارائه دهند. اما با توسل به معرفت‌شناسی اثباتی و با الگو قرار دادن روش‌ها و اسلوب‌های علوم طبیعی و تجربی نمی‌توان به شناخت درست و راستین نسبت به مسائل ایران دست یافت. بنابراین تنها با توسل جستن معرفت‌شناسی فرا اثباتی و در بستر و زمینه‌های سیاسی و فرهنگی ایران می‌توان در شناسایی درست مسایل ایران کامیاب شد. در این رساله سعی شد که با انتخاب پیتر وینچ به‌عنوان یک فیلسوف اجتماعی فرا اثباتگر و معرفی آن به جامعه‌ی علمی علوم سیاسی در ایران روش نو و بدیعی در شناسایی و حل مسائل ایران ارایه گردد. مدعای اصلی پیتر وینچ این است که هر جامعه‌ی اعتباریاتی و قواعد اجتماعی خاص خود را دارد و شناخت یک جامعه بدون توجه به این اعتباریاتی و قواعد اجتماعی ممکن نمی‌باشد. از این منظر می‌توان استدلال کرد که غریبان بر مبنای اعتباریاتی و قواعد اجتماعی جوامع خود که بر مبنای فرض جهانشمولی آن اعتباریاتی و قواعد مسایل ایران را شناسایی نموده‌اند. آن‌ها همان‌گونه در فصل سوم این رساله اشاره شد بدون توجه به قواعد اجتماعی ایران از جمله حکمرانی دینمدارانه‌ی اسلامی- شیعی، نسبیّت فرهنگی در امر حقوق بشر، فرهنگ دینی مستقل از حاکمیت، هویت ملی مستقل از حاکمیت و در نهایت ساختار زبان فارسی دست به پژوهش‌های اثباتی زدند و تاکنون یعنی از زمان مشروطیت نتوانسته‌اند کامیاب گردند. برای جامعه‌ای مثل ایران با این قواعد اجتماعی و اعتباریاتی حکمرانی دموکراتیک و عناصر فرهنگی آن لزوماً نمی‌تواند بهترین نوع حکمرانی باشد. اگر حکمرانی بر مبنای اعتباریاتی و قواعد اجتماعی خود جامعه‌ی ایران باشد بیشتر می‌تواند منفعت ملی ایران را تأمین کند. حال این پژوهش می‌تواند سر آغاز اندیشه ورزی در این مورد تلقی گردد.

تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسندگان، مقاله پیش‌رو فاقد هر گونه تعارض منافع بوده است.

Translated References to English

- Akhwan Kazemi, B. (2012). An approach to religious democracy from the point of view of criticism of liberal democracy. *epistemological studies in Islamic University*, (4) ,137-168. [In persian]
- Abbasi, W. A. (2003). the theory of Maximum religion (in approach to the scope of religion from the religion from the point of view of Professor Motahari). *Qobsat*, 26.(3),162- 133). [In persian]
- Debirnia, A. (2018). Republicanism and Islamiism in the Constitution of Iran. *Sovereignty dual or unit. CLR:22(3):83-104*. [In persian]
- Dara, J., Karimi, F. (2022) . comparative analysis of the characteristics of the Islamic state and the modern state. *Journal of Exaaltd Conference*, 3(1) ,5-30. [In persian]
- Dilmaghani, F., Ghasemi, M.A. (2018). A Look at the Historical Development of National Identity Patterns and Policies from Ancient Times to the First Pahlavi Period. *Siyat Meta'aliyah*,19, 155-176. [In persian]
- Ganj Khanlou, M., Ahmadi, H., Bigdali, M. (2017). Continuity components of the Iranian identity after the Arab invasion. *Political and International Approaches*, 4(1), 132-159. [In persian]
- Habibi, R., Davoudi, M., Nozari M. (2015). Astudy on the mAjorty Rrlion in the viewpoint of Ayatollah javad Ammoli. *Andishe-NOVIN-E-Dinli AQUARTELY Research*,11(42),7-18. [In persian]
- Khoshbavar, D. (2021). Critique of the perspectives of western democracy and religious democracy from the perspective of Iranian intellectuals, (56) , 99-81. [In persian]
- sarparaste Sadat E. (2015). critical Recognition of Democracy in Iranian Liberal current of Islamic Republic Era. *Reserarch letter of political science*,10(4) ,75-110. [In persian]
- Shafiei Kodkani, M.R. (1998). Magic of Proximity. *Bukhara*, 2(2), 15-26. [In persian]
- Hersij, H., Oghli, R.M. (2012). Emile Durkheim's methodology review from the perspective of Peter Winch in the study of social phenomena, *Political and International Knowledge Quarterly*, second year, second issue, summer.inp. [In persian]
- Muftakhari, H. (2014). Iran and Islam; Iranian identity. *Islamic heritage, historical and Cultural Studies*, 4(2)93-111. [In persian]

- Mirzadeh Kohshahi, N. (2019). Manifestation of Representation and Islamism in the Constitution of Islamic Republic of Iran. *Political Studies Quarterly*, 3(9), 104-83. [In persian]
- Mirnasiri, S.R., Sajdi, A. (2016). Credits and human sciences from the perspective of Allama Tabatabai. *Qabsat*, 22(84), 22-24. [In persian]
- Moskoub, Sh. (2006). *Iranian identity and the Persian language*. Tehran: Forozan Roz, [In persian]
- Jafari, S.F. (2004). Comparative study of the tradition of positivism and post-positivism in international relations. doctoral dissertation. [In persian]
- Talebi, M.H. (2018). The Role of people in (Islamic Religiously, Democratic Politics system). *Transcendent policy*. 6(21), 95-114. [In persian]
- Talabaki, A., Mousavi, R. (2019). human rights and cultural diversity. *Islamic law*, 15(59). 199-228. [In persian]
- Parsa, Seyyed Ahmad, Nemat Elah Azizi. (2013). Persian language and its role in strengthening the foundations of Iranian identity. *collection of papers of the first Persian language teaching conference*, 79-87. [In persian]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی